

پیش‌گفتار

«فرقه‌شناسی» یکی از حوزه‌های مطالعات ادیان و مذاهب محسوب می‌شود و ناظر به مطالعه علل پیدایش، نحوه شکل‌گیری، ادامه حیات و افول انشعابات فرعی از شاخه اصلی در ادیان گوناگون می‌باشد به همین جهت، این انشعابات به «فرقه»، به مفهوم «پدیده‌ای که متفرق شده» موسوم شده‌اند. از دهه ۶۰ میلادی به این سو، حوزه مطالعات ادیان و فرق با پدیده قابل‌توجه دیگری نیز روبه‌رو شد. اگرچه این پدیده جدیدالتأسیس نبود، اما رشد قارچ‌گونه و انبوه این پدیده، در طول تاریخ ادیان و فرق بی‌نظیر بوده و تنها در دوره معاصر چنین حجمی از چنین پدیده‌ای قابل مشاهده است. این پدیده، که به جنبش‌های نوپدید معنوی یا عرفان‌های نوظهور شهرت یافتند، داعیه کشف یا برساختن بخشی از دینداری هستند که در آن، عوامل اختلاف‌زای ادیان به حداقل رسیده و مشترکات به‌طور حداکثری مورد توجه قرار می‌گیرند. جنس و ماهیت این معنویت‌های نوپدید، با فرقه‌هایی که پیش‌تر از بدنه اصلی ادیان منشعب می‌شدند، دو تفاوت عمده دارد: اول آنکه، این معنویت‌های نوپدید بر پایه جهان‌بینی‌ای عاری از شریعت یا دست‌کم شریعتی بسیار خفیف بنا شده‌اند و از سوی دیگر، وجود نوعی ساختار فرقه‌ای حاکم بر روابط میان اعضا و رهبران آنها، محققان این حوزه را وادار به دسته‌بندی جدیدی در ماهیت این معنویت‌ها نموده است که در مقابل فرقه‌های سنتی، که در زبان انگلیسی به (sect) ترجمه شده‌اند، این عرفان‌های نوظهور، به (cult) موسوم گردیدند.

در این مقاله، هر جا سخن از «فرقه» به میان می‌آید، مراد همان ترجمه دوم از فرقه (cult) است. البته این ساختار فرقه‌ای، تنها محدود به عرفان‌های نوظهور نیست، بلکه وقتی راجع به «فرقه» سخن می‌گوییم، مراد ما بیشتر معطوف به یک ساختار است تا یک نهاد. فرقه یک نهاد اجتماعی نیست، بلکه نوعی ساختار است که می‌تواند در قالب یک نهاد هم ظهور داشته باشد. تفکر فرقه‌ای برای به وجود آمدن، الزاماً متکی به وجود نهاد نیست؛ چون یک ساختار روانی است. اما برای بروز و ظهور خود از ابزار نهادهای اجتماعی استفاده می‌کند. این مقاله می‌کوشد به این جنبه ساختاری از فرقه‌ها بپردازد و ابعاد کلامی و ساختارهای اعتقادی معنویت‌های نوپدید موردنظر این پژوهش نیستند.

تفکر فرقه‌ای

«تفکر فرقه‌ای» می‌تواند از کوچک‌ترین نهاد اجتماعی، یعنی خانواده برای رشد و گسترش طولی و عرضی خود در جامعه بهره‌بردار. مانند مافیای سیسیل، که در اصل یک تشکل فرقه‌ای خانوادگی با هدف منافع مادی و ثروت‌اندوزانه و کسب قدرت سیاسی اجتماعی است. و یا از بزرگ‌ترین نهاد

جستاری در فرقه‌شناسی

ابوالفضل تاجیک* / احسان احمدی**

چکیده

فرقه‌ها به‌عنوان یکی از اشکال زندگی اجتماعی انسان، همواره با پیچیدگی‌ها و رازآلودگی‌های خاص خود همراه بوده‌اند؛ بسته بودن فضای فرقه، عدم شفافیت قلمرو فعالیت، و عقاید موجب می‌شود تا ناظران بیرونی، هرگز به عمق عقاید و تعالیم یک فرقه پی نبرده، دست‌کم اطلاعات اولیه از آراء آنان به‌دست نیاورند. تنها منبع نسبتاً موثق در این باب، گزارش‌های جداشدگان از فرقه‌هاست که البته آنها هم گرچه صادقانه‌اند، اما معمولاً با معجون حس خشم و نفرتی است که در لایه‌های مختلف این گزارش‌ها نهفته است، و معمولاً از بی‌طرفی و خلوصی که از یک گزارش علمی انتظار می‌رود، فاصله دارند. از سوی دیگر، دانش روان‌شناسی نوین، هم به‌مثابه علم مطالعه رفتار و هم در مقام دانشی که در شکل سنتی خود رویکردهای فلسفی را نیز در بطن خود دارد و می‌تواند کمک موثری به شناخت لایه‌های پنهان‌تر و ناگفته‌تر فرقه‌ها بنماید.

در کشور ما، بررسی فرقه‌ها عموماً معطوف به نقد و مطالعه فرقه از حیث کلامی و اعتقادی آنهاست و کمتر اثری از بررسی وجوه روان‌شناسانه پیدا و پنهان در رفتارها و مکانسیم‌ها و آموزه‌های فرقه‌ها، وجود دارد. این مقاله می‌کوشد تا به برخی از این ویژگی‌ها و نقش روان‌شناسی در فرقه‌ها بپردازد.

کلیدواژه‌ها: فرقه، روان‌شناسی، اجتماع، مکانسیم‌های روانی، آسیب‌های روانی.

* دانشجوی دکتری عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران

** دانشجوی کارشناس روان‌شناسی دانشگاه پیام نور پیشوا

اجتماعی، یعنی دولت برای پیشبرد اهداف خود بهره‌مند شود. مانند نازیسم و صهیونیسم که ساختاری فرقه‌ای دارند.

بنابراین، در تعریف «فرقه» باید ابتدا به این نکته توجه کرد که با یک ساختار روانی مواجه هستیم، نه یک نهاد اجتماعی. به عبارت دیگر، فرقه پیش و بیش از آنکه یک نهاد اجتماعی باشد، یک ساختار روانی است. این ساختار چنانچه در جهت منافع سودجویانه و تجاری مورد استفاده قرار بگیرد، فرقه‌ای تجاری و اقتصادی خواهد بود. مانند شرکت‌های هرمی یا گلدکوئستی. چنانچه امور امنیتی و تروریسم را در خدمت منافع خود بگیرد، تبدیل به فرقه‌ای تروریستی خواهد شد. مانند القاعده و مجاهدین خلق. به همین ترتیب، برای نیل به اهداف خود در هر قالبی قرار بگیرد، رنگ و فرم آن قالب را به خود می‌گیرد. اما هرگز ماهیت آن تغییر نمی‌کند.

شاید بتوان گفت: تفکر فرقه‌ای، هر قالبی را که به استخدام خود درآورد، آن قالب را مطابق ساختار روانی خود تغییر داده، استحاله می‌کند. یک فرقه مذهبی، اگرچه از متن و بطن یک دین جا افتاده برای رشد خود استفاده می‌کند، اما در کوتاه‌مدت، تمام آموزه‌های دین پایه را به نفع خود جعل و استحاله می‌کند. به طوری که آن تعالیم، وقتی در فرقه مورد استفاده قرار می‌گیرند، دیگر آن معنای اصلی و اصیل خود را ندارند، بلکه مطابق تفسیر فرقه از آن کلیدواژه، قرائتی جدید به دست می‌آید که معمولاً با نسخه اصلی تفاوت‌های ماهوی زیادی نیز دارد. جالب اینکه این قرائات عموماً قرائت اصیل و حاق واقع نیز پنداشته می‌شوند.

عضویت در فرقه

فرقه‌ها، علی‌رغم سکت‌های مذهبی (sects)، که نوعاً متکی به طبقه اجتماعی و اقتصادی و تعداد افراد است (همیلتون، ۱۳۸۷، ص ۳۳۳)، کمتر به این المان‌ها متکی هستند. یک سکت مذهبی عموماً، در نسل پیشرو از تعداد اندکی افراد متعلق به طبقات پایین دست جامعه که می‌پندارند مورد ستم قرار گرفته‌اند و یا قرائت رسمی از دین را نمی‌پذیرند، شکل می‌گیرد. اما فرقه‌ها (کالت‌ها)، دام خود را در همه جا پهن نموده‌اند. سن (سینگر، ۱۳۸۸، ص ۵)، جنسیت، طبقه اجتماعی، رتبه اقتصادی و سطح سواد هیچ‌یک برای فرقه‌ها حد و مرزی به حساب نمی‌آیند. هر فردی به محض آنکه بتواند روی پا خود بایستد، سخن بگوید، اسلحه حمل کند و خلاصه کوچک‌ترین ابراز وجودی داشته باشد، می‌تواند در استخدام فرقه‌ها درآید.

برای هر کس در هر مرتبه از دانش، سواد، جنسیت، و طبقه اجتماعی، درون فرقه‌ها جایی برای ماندن و ایفای نقش وجود دارد. از خردترین وظایف جاری تا بالاترین مراحل اجرایی. البته این نکته را نباید از ذهن دور نگاه داشت که افراد هرچه در سطوح عالی‌تری از سواد، ثروت و منزلت اجتماعی باشند، برای رشد و گسترش اجتماعی سیاسی فرقه، بیشتر به کار می‌آیند. اما هرگز نباید تصور شود که چنانچه فردی با یک منزلت اجتماعی و یا اقتصادی بالا در فرقه‌ای عضو شود، می‌تواند در رهبری فرقه مشارکت داشته باشد. در فرقه‌ها، تمام افراد از بالاترین تا پایین‌ترین مراتب، در خدمت ایده‌ها و فرامین یک نفرند؛ شما هر چقدر هم که پول، سواد یا شغل اجتماعی مناسبی داشته باشید، نباید تصور کنید که می‌توانید با رهبر فرقه در امر رهبری شریک شوید. البته ممکن است به اقتضای جایگاه شما، نقش‌هایی برای شما تعریف کند، تا بتوانند بازی بهتری از شما بگیرند، اما این هم صرفاً برای بهره‌برداری بیشتر و بهتر از شماست، نه به جهت احترام به شایستگی‌های شما.

ممکن است یک نهاد اجتماعی، مانند یک سکت مذهبی را بیابید که ساختار فرقه‌ای داشته باشد، یا یک گروه از جنبش‌های نوپدید دینی و یا حتی یک گروه سنتی از درویش و صوفیه، که می‌تواند ساختار فرقه‌ای در مناسبات آنها سریان یافته باشد، اما الزاماً نمی‌توان گفت: جنبش‌های نوپدید دینی یا تصوف سنتی یا نهادهای سیاسی، همگی به صورت فرقه‌ای اداره می‌شوند. ممکن است حتی یک مدرسه علوم دینی، یا دانشگاه علوم جدید و یا حتی یک خانواده را بیابید که به صورت فرقه‌ای اداره می‌شود؛ چراکه برخلاف سکت‌ها، که می‌توانند در نقش یک نهاد اجتماعی ظاهر شوند، فرقه یک ساختار روانی است، نه یک نهاد اجتماعی. بنابراین، این مقاله نیز به وجوه روان‌شناختی موجود در مکانیسم‌های رفتاری، جذب و تداوم‌بخشی حضور افراد در فرقه‌ها می‌پردازد.

این روش‌ها و مکانیسم‌ها، اگرچه نباید به همه فرقه‌ها تعمیم داد، اما باید دقت نمود که غالب فرقه‌ها حائز اغلب این روش‌ها و مکانیسم‌های هستند. در برخی موارد، فقط شدت و ضعف این موارد، موجب تفاوت در میان فرقه‌ها می‌شود، نه ماهیت رفتار و مکانیسم‌های عملکرد آنها.

ماهیت روان‌شناختی فرقه‌ها، ایجاب می‌کند تا پژوهشگر حوزه فرق (cults)، موازی و یا حتی قبل از وجوه سیاسی اجتماعی و کلامی این پدیده، نگاه ویژه‌ای به وجوه روان‌شناسانه این مسئله داشته باشد. فرقه‌ها هم محصول یک مجموعه آسیب‌های روانی‌اند و هم علت موجه و زمینه رشد و گسترش آن. اصول و مکانیسم‌های تفکر فرقه‌ای، به نوبه خود، از انواعی از آسیب‌های روانی رنج می‌برد و متقابلاً مولد و تشدیدکننده بسیاری از آسیب‌های روانی در اعضا و هواداران خود نیز می‌باشد. توجه

وسیله به بهانه هدف متعالی، خط‌کشی دوگانه روابط به «ما و آنها»، انحصارگرایی مفرط در باب حقانیت و نجات و ناامنی روانی دائمی برگرفته از مناسبات بیمار فرقه‌ای، که همواره اعضا را تهدید می‌کند، خود موجب شکل‌گیری و دامن زدن به بیماری‌ها و آسیب‌های روانی در اعضای فرقه‌هاست.

اصول و مکانیسم‌های تفکر فرقه‌ای

یکی از بدیهی‌ترین و ضداخلاقی‌ترین باورهای فرقه‌ها، این است که برای رسیدن به آرمان متعالی فرقه، باید از هر وسیله استفاده نمود و هر چیز را مصادره به مطلوب نماید. تفاوتی نمی‌کند این وسیله چه چیز باشد. وسیله می‌تواند آموزه‌های ادیان و مذاهب باشد که از آنها به نحو زیرکانه و دقیقی در جهت توجیه ایدئولوژی موجود در فرقه سوءاستفاده به عمل می‌آید. این وسیله می‌تواند یک حزب سیاسی، یک تشکل فرهنگی یا یک شخصیت اجتماعی باشد. فرقه اگر به این نتیجه برسد که با این وسیله خاص می‌تواند اولاً ادامه حیات دهد و ثانیاً، یک قدم به اهداف خود نزدیکتر شود، لحظه‌ای در همکاری یا استفاده ابزاری از وسیله موردنظر تردید نخواهد کرد.

همین خط اصلی در تفکر فرقه‌ای است که موجب رشد سرطانی انواعی از رذایل اخلاقی و آسیب‌های روانی در درون فرقه می‌شود. مدت کوتاهی پس از ورود به فرقه، اعضای فرقه تبدیل به بازیگران ماهری می‌شوند که به راحتی می‌توانند خود را پشت نقابی از تزویر و نفاق پنهان کنند. فرقه‌ها، هرگز آن چیزی که نشان می‌دهند، نیستند. ممکن است به شما نشان دهند که چقدر دلباخته معنویت و عرفاند، اما حقیقت این است که عرفان پوششی است برای ارضای امیال شخصی رهبر فرقه. ممکن است خود را یک مؤسسه پول‌چاپ‌کنی تمام‌عیار نشان دهند و طمع شما را تحریک کنند و به شما بقبولانند که می‌توانید با استفاده از قانون جذب، یک‌شبه پولدار شوید، اما هرگز باور نکنید. هدف فقط سرازیر شدن مقادیر بی‌حسابی از ثروت به جیب بنیانگذار شرکت هرمی است. همه ابزارهای مطرح‌شده فقط وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت و ثروت بیشترند. در پایان، اگر نیک تأمل کنیم، متوجه می‌شویم که اعضای فرقه و اساساً خود ساختار فرقه، هم وسیله‌ای بوده‌اند برای اهداف کامجویانه رهبر فرقه. همه چیز فقط یک سراب، یک تصویر توهمی و ذهنی موهوم بیش نیست.

بسیاری از کسانی که عضو فرقه‌ها می‌شوند، به سرعت با این مکانیسم خو می‌گیرند. از آنجاکه مناسبات فرقه‌ای به خوبی یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند، برای جلب نظر رهبر فرقه، باید پیش درآمدهای دیگری را از قبیل ارائه اقسام پیشکش‌ها، چاپلوسی و تملق و انقیاد محض در برابر فرامین رهبر فرقه، به بهترین شکل اجرا شوند تا مورد توجه قرار گیرند و بتوانند مورد توجه رهبر فرقه قرار گیرند.

مکانیسم‌های تفکر فرقه‌ای را می‌توان در این موارد خلاصه کرد: (ر.ک: سینگر، ۱۳۸۸، ص ۹۵ و ۱۰۷-۱۰۹ و ۲۱۲؛ www.howcultswork.com؛ فرهنگ فرقه از: www.nejatngo.org).

کنترل ذهن؛ هدف وسیله را توجیه می‌کند؛ فقط باید به رهبر فرقه صداقت نشان داد؛ دنیا به دو گروه تقسیم شده: ما و آنها؛ تمام حقیقت در فرقه است (انحصارگرایی معرفتی)؛ فقط اهل فرقه رستگارند (انحصارگرایی نجات)؛ رهبر فرقه استحقاق بهره‌مندی از همه مواهب را دارد؛ خوبی یا بدی افراد، به دوری یا نزدیکی افراد به رهبر فرقه بستگی دارد؛ به گوینده بنگر نه به گفته؛ شرایط تعیین‌کننده همه چیز است (عدم وجود یک استراتژی دائمی در مواجهه با امور)؛ تحت هر شرایطی دیگران مقصرند، نه رهبر فرقه؛ تشویق برای یک نفر، تنبیه برای همه (نوعی سیستم نظامی حاکم بر فرقه‌ها)؛ همواره نزدیک‌ترین افراد در معرض بیشترین خطراتند؛ همه خائند، مگر خلاف آن ثابت شود (نگاه امنیتی به همه)؛ همه یا هیچ؛ عدم هویت مستقل فردی (یا من یا فرقه، در مقابل هم من، هم گروه)؛ همه برای یک نفر؛ رازدایی از عالم (تقلیل مفاهیم متعالی به مصادیق جزئی)؛ مسئله‌زدایی از ذهن پرسشگر (حل کردن کاذب مسائل اساسی در ذهن اعضا)؛ شک در آرمان‌های رهبر فرقه کفر است؛ و نگاه ابزاری به انسان.

مکانیسم‌های نفوذ فرقه‌ها در شخصیت افراد

فرقه‌ها، برای جذب افراد، نیازمندند تا از شیوه‌های اعمال نفوذ در ذهن و شخصیت افراد بهره ببرند که طیف وسیعی از روش‌های روان‌شناسانه را شامل می‌شود. مهم‌ترین و معروف‌ترین این روش‌ها، به روش مغزشویی مشهور شده است. اما روش‌های دیگری نیز وجود دارند که در تعامل با شست‌وشوی مغزی هستند و فقدان این روش‌ها، عملیات مغزشویی را ناتمام می‌گذارد (سینگر، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷ و ۲۹۰، بخارایی، ۱۳۹۱، ص ۷ و ۴۴، روخلین، ۱۳۶۸، ص ۳۳-۳۸).

برخی از این روش‌های جذب عبارتند از:

القاء کاذب حس مهم بودن به افراد؛ رازآمیزی رفتارها و تعالیم در فرقه؛ سوءاستفاده از شکست‌های روانی و اجتماعی افراد؛ پایین نگه‌داشتن سطح اعتماد به نفس افراد؛ سیاست با دست پیش کشیدن و با پا پس زدن؛ تحقیر؛ ایجاد عطش؛ تحریک عواطف؛ تحریک حس متفاوت بودن؛ ریاکاری معنوی و زهدنمایی؛ استفاده از روش جای پا باز کردن؛ و استفاده از روش «به مرگ بگیر تا به تب راضی شود».

تغییر شخصیت افراد پس از ورود به فرقه

افراد پس از جذب در فرقه‌ها، به‌طور محسوس و غلو شده‌ای دچار تغییرات رفتاری، روانی و شخصیتی می‌شوند. به‌طوری‌که کسانی که افراد جذب‌شده را از قبل می‌شناخته‌اند، به‌راحتی متوجه این تغییر ناگهانی، عمیق و پر قدرت می‌شوند. این تحولات شخصیتی، تقریباً تمام وجوه زندگی افراد جذب‌شده را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد که از نوع پوشش، نحوه غذا خوردن و رژیم غذایی و رفتار جنسی گرفته تا نوع نوشتار، انتخاب رنگ و تغییر در نوع ارتباطات و پیوندها را شامل می‌شود. اولین و اصلی‌ترین کاری که هر فرقه انجام می‌دهد، دست و پا کردن نوعی تشخیص فرقه‌ای برای خود است تا از این روش به هویت مستقلی برسد (سینگر، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰) و اعلام موجودیت نماید. نوع خاص لباس، آرایش مو و صورت، انتخاب حرکات نمادین و اصلاحات سمبلیک از رایج‌ترین این کارهاست (سینگر، ۱۳۸۸، ص ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۵۵؛ www.howcultswork.com).

هیچ اطلاعاتی خارج از فرقه نباید به اعضا برسد، بخصوص آنکه این اطلاعات بر ضد فرقه باشد. پس غالب کانال‌های ارتباطی با بیرون از فرقه، باید قطع شده، یا به‌صورت بسیار محدود و مدیریت‌شده، اطلاعات به‌صورت قطره‌ای به اعضا داده شود.

اصلی‌ترین چیزی که اعضای فرقه باید بیاموزند، این است که آنها با افراد بیرون از فرقه تفاوت دارند. از این‌رو، پررنگ‌ترین خط‌کشی در ذهن هر عضو فرقه، خطی فرضی است که بین خود و دیگران رسم می‌کند. به این ترتیب، دنیای فرقه‌ها به «ما» و «آنها» تقسیم می‌شود.

همچنین دنیای جدیدی که اعضای فرقه، آن را تجربه می‌کنند، نظام جهان‌شناسی و جهان‌بینی خاص خود را دارد. ممکن است حتی جهان‌بینی قبلی اعضای فرقه، با حفظ همان اصطلاحات در تعالیم فرقه، استحاله شوند. موازی با این خط‌کشی میان ما و آنها، به تدریج نوعی تمامیت‌خواهی و جزمیت در مقابل تعالیم فرقه شکل می‌گیرد. اعضای فرقه نسبت به هرگونه نقد و سؤال برون‌فرقه‌ای به‌شدت واکنش نشان می‌دهند. با تغییر جهان‌بینی اعضای فرقه، طبعاً ارزش‌های اخلاقی آنها نیز تغییر می‌کند. به‌گونه‌ای که نوعی نظام اخلاقی متناسب با دنیای جدید را برای خود خلق می‌کنند.

قطع یا محدودسازی روابط با بیرون از فرقه؛ تشخیص فرقه‌ای؛ محدودسازی دریافت اطلاعات از خارج از فرقه؛ تقسیم دنیا به ما و آنها؛ تمامیت‌خواهی و جزم در برابر تعالیم فرقه؛ تغییر در جهان‌بینی اعضای فرقه؛ تغییر در ارزش‌های اخلاقی اعضای فرقه.

مکانیسم‌های تداوم حضور اعضا در فرقه

اما صرفاً جذب افراد به فرقه‌ها نقطه پایان ماجرا نیست. فرقه‌ها افراد را جذب می‌کنند تا از آنها بهره‌برداری نمایند. بنابراین، لازم است تا به هر شکل ممکن افراد در فرقه بمانند و حضوری مداوم همراه با ایمان و اعتقاد داشته باشند. در اینجا نیز تکنیک‌های روان‌شناختی با مهارت هرچه تمام‌تر مورد استفاده رهبران فرقه‌ها قرار می‌گیرند. برای متقاعدسازی و پابند نمودن اعضا در فرقه، روش‌های مختلفی وجود دارد که از نرم‌ترین و مخملی‌ترین روش‌ها تا سخت‌ترین و چدنی‌ترین رفتارها را دربرمی‌گیرد. از جاذبه‌هایی مانند ازدواج درون‌فرقه‌ای و استحکام پیوندهای خانوادگی بر اساس آموزه‌های فرقه و یا اعطای پست‌های اجرایی و عملیاتی برای ارضای حس جاه‌طلبی افراد، تا متوسل شدن به روش‌های خشونت‌آمیز مانند تحقیر، تهدید، بایکوت، حبس و یا حتی حذف فیزیکی در بسیاری از فرقه‌ها، از شیوه‌های معمول برای پایبندسازی اعضا در فرقه است.

از آنجاکه منطق در فرقه‌ها منطق زور و اجبار است. از این‌رو، در مقابل نقدها و پرسش‌های احتمالی افراد، تحقیر و تمسخر منتقد یکی از معمول‌ترین شیوه‌هاست. «تخریب شخصیتی یکی از نشانه‌های فرقه‌هاست».

شرطی‌شدگی جزء نخستین یافته‌های دانش روانشناسی نوین به شمار می‌رود که در آزمایشات پاولف به‌دست آمد (روخلین، ۱۳۶۸، ص ۳۸-۳۳). اعضای فرقه پس از مدت کوتاهی از نوع واکنش‌هایی که از جانب رهبر فرقه دریافت می‌کنند، درمی‌یابند که باید چگونه رفتار کنند تا مستحق نگاه‌های محبت‌آمیز رهبر فرقه شوند و یا از عواقب خشم او در امان بمانند. برای بهره‌کشی از افراد، هیچ راهی به اندازه اینکه آنها تصور کنند در یک مسابقه قرار گرفته‌اند که قرار است در صورت برنده شدن، جایزه ویژه به آنها تعلق گیرد، افراد را ترغیب به تلاش نمی‌کند. رهبران فرقه‌ها نیز با استفاده از همین روش، چند نفر از نزدیک‌ترین افراد به خود را به‌عنوان الگوی سایرین معرفی نموده، بقیه را در مسابقه‌ای ساختگی با این افراد قرار می‌دهد. در فرقه‌ها، معمولاً افراد چند گروه در طبقه اول نزدیک به رهبر فرقه دیده می‌شوند: آنان که چاپلوس‌ترند، آنان که پولدارترند، آنان که زیباترند و آنان که بی‌اراده‌ترند.

«تقویت حس جهل و گناه» (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۱) در اعضا این حسن را برای روسای فرقه‌ها دارد که اعضا همواره اشتباهات و خطاها را از جانب خود ببینند و در نهایت، اشکالات طبیعی که در روند امور ممکن است پیش بیاید را در اثر قصورات خود تصور کنند. این حسن، موجب می‌شود تا برای جبران مافات چند برابر تلاش کند تا بتواند خود را به رهبر فرقه اثبات کند؛ ارباب؛ القاء حس جهل و

گناه در اعضا؛ تحقیر، تمسخر؛ بایکوت؛ شرطی‌شدگی اعضای فرقه بر اساس سیستم محرک و پاسخ؛ مشغول‌سازی دائمی افراد فرقه جهت پر نمودن اوقات فراغت (سرگرم‌سازی)؛ طبقه‌بندی اعضا به مقربین و غیرمقربین؛ ایجاد فضای امنیتی درون فرقه؛ تقویت حس خودمقصری در اعضای فرقه؛ و قطع ارتباط با افراد بریده از فرقه.

علل جذابیت فرقه‌ها

فرقه‌ها، برای آنکه بتوانند جذب کنند، باید جذاب باشند. به همین دلیل، مکانیسم‌های جذابیت‌زا در ساختار و رفتار فرقه‌های بهره‌مند می‌شوند. مهم‌ترین عامل جذابیت فرقه‌ها را شاید بتوان در متفاوت بودن آنها دانست. فرقه‌ها با سوءاستفاده از این تمایل ذاتی انسان به متفاوت بودن و یا تجربه امور متفاوت و گریز از یکنواختی و تکرار، خود را تافته‌ای جداافتاده از جامعه می‌نمایانند و بهشتی موعود را به اعضای خود وعده می‌دهند که هرگز وجود خارجی ندارد. فرقه‌ها همواره بیرون از کادر هستند. همین ویژگی غیررسمی بودنشان برای کسانی که از چارچوب‌های رسمی بخصوص در ابعاد دینی و اجتماعی گریزان هستند، بهترین پناهگاه است. فرقه‌ها، بخصوص در قرائت امور دینی به شدت سکولار و شخصی‌اند. تبلیغ یک نوع دین شخصی و ادراک فردی از حقیقت، از مهم‌ترین آرمان فرقه‌هاست. همچنین فرقه‌ها به این امید و یا توهم را در افراد بارور می‌کنند که می‌توانند آنها از همه قیود دست‌وپاگیر مذهبی، فرهنگی و اجتماعی آزاد کنند. درحالی‌که، عملاً چنین اتفاقی نمی‌افتد. برخی از این ویژگی‌های جذابیت‌زا عبارتند از: متفاوت بودن؛ غیررسمی بودن؛ توهم آزادی از قیود؛ باطن‌گرایی و رازآلودگی؛ ویژگی‌های ساختاری فرقه‌ها.

ویژگی‌های ساختاری فرقه‌ها نیز به نوبه خود، قابل توجه و جالب است. فرقه‌ها در چند ویژگی با هم مشترکند. همین ویژگی‌هاست که موجب می‌شود ما میان فرقه‌ها و تشکل‌های اجتماعی غیرفرقه‌ای تمایز قائل شویم. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از: ساختار هرمی در فرقه، شخص محوری به جای ایده‌محوری، جزمی‌اندیشی و انحصارگرایی، استفاده از روش‌های شست‌وشوی مغزی (سینگر، ۱۳۸۸، ص ۳۰) و انحصار و نظارت در ورود و خروج اطلاعات از جمله این ویژگی‌هاست.

نظام‌های فرقه‌ای، اساساً بر مبنای ساختار هرمی شکل گرفته‌اند (همان). از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار هرمی، نحوه تنظیم روابط اعضای جامعه با رأس هرم است. رأس هرم، که در اینجا رهبر فرقه قلمداد می‌شود، در قلمرو حکومت خود از قدرتی بی‌رقیب و تمامیتی بی‌بدیل برخوردار است که به او این امکان را می‌دهد که از فراز هرم قدرت، مادی و معنوی فرقه، تمام امور زیردستان خود را تحت

نظارت مستقیم داشته باشد (همان، ص ۱۰۴). رهبر فرقه در این ساختار «فاعل ما یشاء» و «یستل و لایستل» است. او از همه پاسخ می‌خواهد و به هیچ‌کس پاسخگو نیست. ساختار هرمی فرقه، اقتضا می‌کند که همه مواهب، امکانات و امتیازات مادی - و احیاناً معنوی - مخصوص رهبر فرقه باشد و دیگران بر حسب فاصله‌ای که با رهبر فرقه دارند و نسبت به طبقه‌ای که در آن قرار می‌گیرند، حق بهره‌مندی از این نعمات را دارند. این امر موجب به وجود آمدن رقابتی فاسد در میان اعضای فرقه می‌گردد که به موجب آن، اعضای فرقه برای حصول تقرب بیشتر به رأس هرم، به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و از هیچ وسیله‌ای برای نیل به این هدف روی‌گردان نیستند. از این‌رو، در میان این فرق شبه‌عرفانی، پدیده‌های فاسدی نظیر جاسوس‌پروری، تهمت و بهتان به هم‌ردیفان، حسد، دروغ، غیبت، سوءظن و... بیش از هر چیزی مورد توجه قرار می‌گیرند. ناگفته نماند، رهبر فرقه هم‌گرچه از بروز مشاجرات و اختلافات علنی استقبال نمی‌کند، اما از آنجاکه همواره کنترل جماعتی که با هم اختلاف دارند راحت‌تر است، بنابراین سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن در اینجا نیز با قرائتی عرفانی! مورد استفاده قرار می‌گیرد.

قدرت، فساد می‌آورد. قدرت مطلق بدون تقوا، فساد مطلق. جایی که همه امکانات و مواهب به سمت رهبر فرقه معطوف باشد، او یگانه مرجع تصمیم‌ساز، تصمیم‌گیر و آمر باشد و دیگران صرفاً مجریان اوامر او باشند و کسی را یارای نقد و پرسش از رهبر فرقه نباشد، به یقین فساد در همه ارکان آن گروه رسوخ خواهد کرد. فرار از پاسخ‌گویی به شبهات و مسدود نمودن همه کانال‌های انتقاد با استفاده از برجسب‌های الهیاتی، پربسامدی همچون شک، بریدن، حال بد، وابسته شدن و... موجب می‌شود تا اعضای فرقه برای جلوگیری از برجسب خوردن و انگشت‌نما شدن به خودسانسوری (فاوست، ۱۳۸۷، ص ۳۴) روی بیاورند و هرگونه نقد و پرسش را در درون خود سرکوب کنند.

نکته قابل تأمل و البته خطرناک در این باب اینکه، در این ساختارهای هرمی، که هم فاسدند و هم مفسد، به هر میزان که افراد از لحاظ توانایی‌های فردی توانمندتر باشند و به میزانی که در روش خود صادق‌تر باشند، به همان میزان نیز خطرناک‌تر، جزمی‌تر و متعصب‌تر خواهند بود؛ چراکه تمام قدرت و صداقت خویش را به رهبر فرقه تفویض نموده و در خدمت مطامع و منافع او مورد استفاده قرار می‌دهند. این افراد، به‌راحتی تبدیل به ماشین‌های بی‌ادراک و احساسی می‌شوند که برای انجام هر کاری که از جانب رهبر فرقه دستور داده شود، آمادگی کامل را خواهند داشت. از این‌رو، تبعیض حاکم بر روابط اعضای فرقه با رهبر فرقه، که بر اساس میزان ثروت، زیبایی و یا تملق بیش‌تر مریدان صورت

افراد و هم در رابطه با جامعه به وجود می‌آورند. این امر موجب می‌شود آنها را دست‌کم نگیریم و متوجه زیان‌های آنها در بلندمدت بر روی فرد و جامعه باشیم. نخستین گام سیستم‌های فرقه‌ای برای در دست گرفتن عنان تفکر و اختیار افراد، تهی نمودن آنها از هویت فردی و امحا این هویت فردی در یک هویت جمعی جعلی است. در صورت موفق بودن فرقه در این امر، فرد احساس فردیت خود را به شدت از دست می‌دهد و به نوعی الیناسیون فکری و روانی دچار می‌گردد. این شیوه، همان‌طور که گفته شد، گام اول است و فرقه‌ها در این روش، نوعی سیستم قبیله‌ای را به کار می‌برند. در قبایل بدوی نیز با این شکل از هویت جمعی مشترک مواجه هستیم.

پس از استحاله فردیت فرد در یک هویت جمعی، در دومین گام برای نیل به در اختیار گرفتن عنان فکری و روانی افراد، فرقه هویت جمعی را که خود برای افراد و اعضای خود جعل نموده، در هویت شخصی رهبر فرقه استحاله می‌کند. به این ترتیب، هویت جمعی فرقه در وجود رهبر فرقه متجلی می‌شود. از این پس، ماهیت قبیله و فرقه از هم جدا می‌شود. این مرحله از استحاله، غالباً همراه با یک واقعه تاریخی در فرقه رخ می‌دهد. از آن پس، رهبر فرقه با اعلام چیزی شبیه به انقلاب ایدئولوژیک، که توسط سران مجاهدین خلق در اشرف اعلام شد، نوعی تحول اساسی در روند فرقه را ایجاد می‌کنند. در این تغییر رویه، اختیارات رهبر گروه، که تا این مرحله کما بیش در حدود عرف رهبری در سایر گروه‌ها بوده، همراه با بار عظیمی از وجوه کاریزماتیک، به نوعی شخص‌محوری افراطی تبدیل می‌شود که همه منافع، قدرت‌ها و اراده‌های موجود در گروه به سمت یک نقطه سرازیر می‌گردد. در مقابل، رهبر گروه که از این پس جزمی‌تر از گذشته شده است، به هیچ‌کس پاسخگو نخواهد بود. این مرحله، سرآغاز تبدیل یک گروه به فرقه است. اگر رهبر یک گروه بتواند اعضای گروهش را برای عبور از این مرحله متقاعد کند، در مراحل بعدی تقریباً مشکلی نخواهد داشت. همین انقلاب ایدئولوژیک، به مدد همکاری و هم‌رایی تعدادی از مردان و مطیعان به زودی در بین همه اعضا مشروعیت می‌یابد.

یکی از نشانه‌های این تحول اساسی و استحاله روشی، اعلام عمومی برای لغو یک عمل یا اجبار به انجام یک عمل است که تا پیش از این، در عرف و قوانین دینی و اجتماعی گروه مقبول بوده است. نظیر این واقعه را می‌توان در اعلام قیامت عمومی در فرقه اسماعیلیه، اعلام نسخ شریعت اسلام و اعلام قیامت در بهائیت، اعلام آزادی چندمتری در مورمون‌ها و اعلام طلاق ایدئولوژیک توسط رهبر فرقه مجاهدین مشاهده نمود.

می‌گیرد، خود نوع دیگری از فساد در رفتارهای اجتماعی را در این فرق به نمایش می‌گذارد. افرادی که به کار فرقه نیابند و کارایی لازم را جهت پیشبرد اهداف فرقه نداشته باشند، به زودی طرد شده و از جمع بیرون رانده می‌شوند. تنها کسانی باید در فرقه بمانند که بتوان از آنها بهره‌کشی نمود. رقابت بر سر تصاحب قدرت، چه در میان اعضای دون‌پایه فرقه برای تقرب به رهبر فرقه و چه در بین سطوح عالی فرقه بر سر جانشینی رهبر فرقه، نیز داستان دیگری است که حتی در برخی اوقات در برخی فرق، کار را به حذف فیزیکی و ترور نیز رسانده است. پرستش رهبر فرقه یا حداقل قائل بودن به نوعی از جایگاه مافوق انسانی برای رهبران فرقه‌ها نیز از بدیهیات نظام‌های فرقه‌ای است.

فرقه‌ها چه بخواهند و یا نخواهند، چه بدانند و یا ندانند، پس از مدتی که از شکل‌گیری آنها بگذرد، از رادیکالیسم و آرمان‌خواهی افراطی، که در آن آرمان‌ها و ایده‌ها نقش اساسی دارند، به سمت نوعی شخص‌پرستی تغییر جهت می‌دهند. به طوری که رهبر فرقه، تبدیل به نماد تمام‌عیار همه آرمان‌های فرقه می‌شود؛ هرگونه خدشه و نقد بر رهبر فرقه به منزله نقد و خدشه بر آرمان‌ها تلقی شده، غیرقابل تحمل خواهد بود. نمونه روشن این سخن، باید از گروهک رجوی، که حالا باید به صراحت آن را فرقه رجوی خواند، نام برد. اهداف ضدامپریالیستی سازمان مجاهدین، در بدو تأسیس بر هیچ کس پوشیده نبود. شعارهای پرطمطراق و غرب‌ستیز این سازمان، تعداد زیادی از افراد را در سطوح مختلف اجتماعی به خود جذب نمود. اما پایان کار سازمان، ختم به شخص‌محوری و حتی شخص‌پرستی شد.

از آنجاکه حرف اول و آخر را در فرقه، رهبر فرقه می‌زند، الهیات فرقه نیز مبتنی بر ادراک شخصی رهبر فرقه از امور است. بنابراین، متکی بر تفسیر به رأی متون دینی است.

برخی از ویژگی‌های ساختاری فرقه‌ها عبارت است از (رک: فاوست، ۱۳۸۷، ص ۳۴؛ انجمن نجات مرکز فارس در: www.howcultswork.com):

ساختار هرمی؛ باطن‌گرایی؛ تأویل‌گرایی شدید یا نص‌گرایی افراطی؛ لایه‌لایه بودن، پیروی از اصل رازداری؛ مبهم بودن اهداف؛ شخص‌محوری به جای ایده‌محوری؛ فقدان یا ضعف شدید اخلاقیات؛ فقدان یا ضعف شدید احکام دینی؛ الهیات مبتنی بر ادراک شخصی؛ ساختار تقلیدگرایانه؛ جزمی‌اندیشی؛ و باور به نوعی از نخبه‌گرایی انحصاری.

خطرات سیستم‌های فرقه‌ای

خطرات بالقوه و بالفعل فرقه‌ها نیز محدود به افراد نمی‌شود. فرقه‌ها خطرات بالقوه‌ای هم در رابطه با

الف. خطرات فرقه برای فرد

تزلزل کانون خانواده؛ امحا هویت شخصی افراد در جهت نیل به هویت جمعی؛ سیستم قبیله‌ای؛ امحاء هویت جمعی فرقه در جهت تثبیت شخصیت رهبر فرقه؛ تبدیل قبیله به فرقه؛ تعطیل منطبق افراد؛ اتلاف عمر افراد؛ اتلاف پول افراد؛ ایجاد محدودیت‌های اجتماعی؛ ایجاد آسیب‌های روانی به افراد؛ جلوگیری از شکل‌گیری یک هویت اجتماعی واحد؛ جذب نخبگان جامعه و استخدام استعداد آنها به نفع فرقه؛ ظرفیت بالقوه ایجاد اخلاص‌های اجتماعی و امنیتی؛ و بلوکه نمودن منابع مالی، فکری و اجتماعی در یک نقطه کوچک.

مهم‌ترین خطر فرقه برای جامعه، آنجاست که فرقه‌ها با تشکیل یک هویت فرقه‌ای جعلی، مانع شکل‌گیری هویت اجتماعی واحد می‌گردند و از آنجاکه جامعه اساساً بر مبنای هویت جمعی شکل می‌گیرد، با خرد شدن هویت‌ها انسجام هویتی جامعه نیز عملاً در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. فرقه‌ها با جذب و در اختیار گرفتن نخبگان جامعه و استخدام استعدادهای آنها به نفع خود، جامعه را از این استعداد و دستاوردهای آن محروم نموده و همه توانایی‌های نخبگان را در جهت منافع و اهداف - غالباً ضداجتماعی خود - به کار می‌گیرد.

فرقه‌ها همواره در همه حکومت‌ها، جزء خطرات بالقوه برای ایجاد یک ناامنی اجتماعی و بر هم زدن نظم اجتماعی تلقی شده‌اند. از این رو، به دید یک مسئله امنیتی به آنها نگریسته شده است. بدیهی است وقتی گروهی با هوادارانی از چند ده نفر تا چند میلیون نفر در یک جامعه وجود داشته باشد که اغلب اعضای آن حاضرند برای آرمان‌های گروهشان دست به هر کاری بزنند، هر لحظه بیم آن می‌رود که یک آشوب و اغتشاش تمام‌عیار از دل یکی از همین فرقه‌ها بروز کند.

فرقه‌ها بخصوص با ماهیت مذهبی و معنوی، کانون تجمع منابع مالی و فکری و اجتماعی می‌شوند. وجود نذورات و احیاناً موقوفات، سیل ثروت سرشاری را نصیب سران فرقه‌ها می‌کند. از سوی دیگر، گروه نخبگانی که جذب این فرقه‌ها می‌شوند مسئولیت تبلیغات و معرفی تعالیم فرقه را بر عهده دارند.

ب. خطرات فرقه برای جامعه

جلوگیری از شکل‌گیری یک هویت اجتماعی واحد؛ جذب نخبگان جامعه و استخدام استعداد آنها به نفع فرقه؛ ظرفیت بالقوه ایجاد اخلاص‌های اجتماعی و امنیتی؛ بلوکه نمودن منابع مالی، فکری و اجتماعی در یک نقطه کوچک؛ تزلزل کانون خانواده (ر.ک: سینگر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱).

آسیب‌های روانی شایع در فرقه

فرقه‌ها هم در سطح بنیانگذاران و هم در سطح اعضا، متشکل از افرادی هستند که مورد هجوم آسیب‌های روانی گوناگونی قرار می‌گیرند. تنها تفاوت میان اعضا و رهبران فرقه‌ها را شاید بتوان در تیپ‌های شخصیتی آنها جست‌وجو نمود. اعضای فرقه‌ها غالباً شخصیتی پذیرنده، منفعل و قربانی دارند که آماده دریافت و اجرای فرامین هستند. در مقابل، رهبران اغلب دارای شخصیتی اقتدارگرا، تمامیت‌خواه و فرمانده‌اند. در کنار هم قرار گرفتن این دو تیپ شخصیتی، ساختاری کامل، اما بیمار را شکل می‌دهد که هر دو طرف، این ساختار را راضی نگه می‌دارد. تا زمانی که هریک از طرفین در ساختار شخصیتی خود باقی بمانند، چرخه رفتاری فرقه به قوت خود باقی خواهد بود. اما به محض اینکه یکی از طرفین، که غالباً اعضای فرقه هستند، از طبقه و تیپ شخصیتی خود فاصله بگیرند، تعارضات و تنش‌ها بروز خواهد نمود.

برخی از این آسیب‌های روانی موجود در فرقه‌ها عبارتند از:

اعتیاد (اقسام گوناگون اعتیاد ذهنی و جسمی و روانی)؛ توهم (منجر به باور رسالت جهانی برای رهبر فرقه)؛ پارانوایا و بدبینی (منجر به باورداشت تئوری توطئه)؛ افسردگی (سینگر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹)؛ مانیایی (بیماری دو اختلال قطبی شخصیت)، (نوسان میان نوعی شادی کاذب بیرونی و افسردگی درونی)؛ نارسیسیسم (خودشیفتگی افراطی افراد و رهبر فرقه)؛ اختلال اضطراب فراگیر (دیویسون و کرینگ، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱).

روش‌های دفاع روانی در مقابله با فرقه‌ها

این گونه نیست که فرقه‌ها شکست‌ناپذیر و نفوذناپذیر باشند. فرقه‌ها هم مثل هر ساختار دیگری، نقاط ضعف خود را دارند. بنابراین، کسانی که در فرقه‌ها گرفتار می‌شوند، با کمی جسارت و امید می‌توانند خود را نجات دهند. شما چه در درون تارهای یک فرقه گرفتار شده باشید و یا نشده باشید و در معرض این خطر باشید، باید برخی مهارت‌های دفاع روانی در مقابل روش‌های نفوذ فرقه‌ها را بشناسید و به کار ببندید. آگاهی از این روش‌ها، به شما کمک می‌کند تا در موقع قرار گرفتن در معرض آسیب‌های فرقه‌ای، واکنش بهتری از خود بروز دهید. خسارت روانی و جسمی کمتری متوجه شما شود و یا به کلی از آن جلوگیری نمایید.

اگر هنوز گرفتار فرقه‌ها نشده‌اید، این روش‌ها را به مثابه روش‌های پیشگیرانه استفاده کنید. اگر در یکی از فرقه‌ها با مختصاتی که پیش‌تر بررسی کردیم، قرار دارید، این روش‌های دفاع روانی می‌تواند در

فرقه‌های مذهبی به شما می‌گویند: ما راهی را به باطن یافته‌ایم و هیچ کس جز ما با آن آشنا نیست. کافی است تا به تعالیم ما عمل کنید تا به آن راه وارد شوید و در کوتاه‌ترین مدت به کمال برسید. فرقه‌های تجاری با ترفندهای مختلف، شما را متقاعد می‌کنند که اگر روش‌های آنها را اجرا کنید، یک‌شبه میلیون‌ها دلار پول نصیبتان می‌شود. فرقه‌های روان‌شناختی هم وعده آرامشی ابدی را در چند روز به شما می‌دهند.

فرقه‌های سیاسی، دورنمای دنیایی آباد و آزاد را تحت تعالیم فرقه به شما نوید می‌دهند و خلاصه فرقه‌ها دورنمای بهشتی زمینی را برای شما ترسیم می‌کنند که وجود خارجی ندارد. برای اینکه در دام این وعده‌ها گرفتار نشوید، معرفت دینی خود را ارتقا دهید.

فرقه‌ها بخصوص با گرایش‌های مذهبی، روان‌شناختی و فراروان‌شناختی، اغلب شما را با برخی امور خارق‌العاده شگفت‌زده می‌کنند. شاید کسانی که در دام این فرقه‌ها گرفتار می‌شوند، قربانی جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی خود شده باشند. این افراد، در پی کشف و به دست آوردن قدرت‌های باطنی خود اسیر وعده‌ها و تعالیم این فرقه‌ها می‌شوند. فرقه‌های فراروان‌شناختی راه‌های ارتباط با موجودات فرامادی را آموزش می‌دهند. برخی دیگر، با آموزش انواع خاصی از ریاضت و ورزش‌های جسمی و روانی، ذهن شما را برای درک اسرار آفرینش آماده می‌کنند. همه اینها خوب است، اما مسئله اینجاست که غالب این وعده‌ها شعاری بیش نیست و شما نه‌تنها به آسمان وصل نمی‌شوید، بلکه از زمین هم کنده شده و در هوا معلق می‌مانید.

افراد بسیاری در اثر روش‌های نادرست برقراری ارتباط با موجودات غیرارگانیک، کارشان به تیمارستان کشیده و یا به کلی از فضای اخلاقی و دینی دور شده‌اند. کسی که سطح دانش معنوی و معرفت دینی خود را ارتقا داده باشد، به خوبی می‌داند که روش برقراری ارتباطات فرانسائی، باید تحت نظارتی دقیق و در چارچوبه‌ای اخلاقی صورت گیرد. در غیر این صورت، ممکن است چشمه‌های حقیری از قدرت‌های فرانسائی، نظیر پیشگویی‌های ساده، باز شدن چشم به اصطلاح باطن‌بین و... هم برای فرد حاصل شود. اما آن‌جاکه فرد ابتدایی‌ترین مراحل خودسازی را طی نموده، به دست آوردن این قدرت‌ها جز زیان مضاعف نتیجه‌ای برای او نخواهد داشت. اصل تعادل در عالم ایجاب می‌کند که هر نیرویی در جای شایسته خود قرار گیرد. در غیر این صورت، موجب خسران و فاجعه‌های اخلاقی و معنوی خواهد شد. تفاوتی نمی‌کند که شما در یک فرقه باشید و یا در شرف ورود به یکی از فرقه‌ها قرار گرفته باشید. جزء هر کدام از این دو گروه باشید، مکانیسم «نه» گفتن، یکی از کارآمدترین مکانیسم‌های دفاعی در برابر گرفتار شدن در دام فرقه‌هاست.

حکم راه‌های گریز از فرقه باشد. البته باید دقت کنید که این روش‌ها یک شبه پاسخ نمی‌دهند. باید تدریجاً نتایج آن را ببینید. افراد ورشکسته روانی، بهترین اهداف فرقه‌ها هستند. در حالت روانی نامتعادل، خودآگاهی ما در پایین‌ترین سطح قرار دارد. ما آمادگی پذیرش هر چیزی که ما را به آرامش و تخدیر برساند، داریم. برای اینکه در چنین دامی گرفتار نشوید، خودتان را پیدا کنید. تقویت خودآگاهی شخصی و اینکه «کیستید، کجا هستید و باید چه کار کنید؟»، مهم‌ترین پیشگیری از گسیختگی روانی و در قرار گرفتن در معرض خطر استحاله فرقه‌هاست.

کسی که در مسیر خودآگاهی قرار دارد، حتی اگر در شرایط نامتعادل روانی نیز قرار بگیرد، به سرعت خود را بازمی‌یابد و بر شرایط بحرانی فائق می‌آید. خانواده نخستین پناهگاه روحی روانی همه افراد است. اما اگر این پناهگاه، خود تبدیل به شکنجه‌گاه روانی افراد شود، روشن است که بهترین راه دوری از این شکنجه‌گاه روانی، دوری‌گزینی از آن است. جوانان و نوجوانان در سنین بحران عاطفی، مستعدترین افراد برای جذب در فرقه‌ها هستند. این زنگ خطر برای والدینی است که رابطه مناسبی با فرزندان خود برقرار نمی‌کنند. اگر فرزند شما در کنار شما احساس آرامش نکند، بی‌شک در پی مأمونی برای کسب آرامش خواهد بود. فرقه‌ها همواره در کمین افرادی هستند که از عقبه خود فراری هستند و به سوی آینده‌ای نامعلوم می‌گریزند. رفتار فرقه‌ها در بدو امر، بسیار گرم و پذیرنده است. کسانی را که از بیرون وارد می‌شوند، تسکین می‌دهد، اما این تسکین موقتی پس از مدتی اثر خود را از دست می‌دهد. بنابراین، پیشگیرانه‌ترین راه برای جلوگیری از جذب شدن در فرقه‌ها، تقویت بنیان‌های عاطفی و روانی در خانواده است.

فرقه‌ها همواره قرائت‌های نامعمولی از دین ارائه می‌دهند. این امر برای کسانی که از فضای رسمی و دین‌زده اجتماع خسته و فرسوده شده‌اند، بسیار خوشایند و خواستنی است. ذهن انسان ذاتاً از یکنواختی و تکرار خسته می‌شود، و در پی راهی برای کشف لایه‌های گوناگون پدیده‌هاست. فرقه‌ها این وعده را به شما می‌دهند که لایه‌های باطنی ادیان را به شما آموزش می‌دهند. اما یک ذهن وقاد و مجرب به زودی می‌فهمد که وعده‌های فرقه‌ها، در خوشبینانه‌ترین حالت، خطا و پندار رهبر فرقه و ناشی از نامتخصص بودن در اصول و مبانی دینی است، که فرقه خود را به آن منتسب می‌کند.

فرقه‌ها بهشت کسانی هستند که نمی‌خواهند ذهن خود را با فکر کردن روی مسائل و پیچ و خم‌های معرفتی ادیان خسته کنند. آنها همواره یک راه ساده و کپسولی پیش پای شما می‌گذارند. شما فقط با خوردن یک قرص به مقصد می‌رسید! این در مورد همه فرقه‌ها، با هر گرایشی صدق می‌کند.

فرقه‌ها از روش‌های روان‌شناختی گوناگونی برای نفوذ در شخصیت افراد و بهره‌برداری از آنها استفاده می‌کنند؛ یکی از این روش‌ها که در روان‌شناسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد، موسوم به روش «جای پا باز کردن» (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۰) است. آنها از درخواست‌های کوچک شروع می‌کنند تا به خواسته‌های بزرگتر برسند. آنها همان روز اول، از شما نمی‌خواهند بمبی را داخل یک ماشین جاسازی کنید و در میان یک خیابان شلوغ منفجر کنید. از کارهای به ظاهر پیش‌پاافتاده شروع می‌کنند، تا آستانه تحریک اخلاقی شما را بالا ببرند. شما اگر بتوانید برای جلب رضایت رهبر فرقه، از دوست خودتان جاسوسی کنید، حتماً بعدها می‌توانید برای حفظ رضایت رهبر فرقه، هر کار دیگری را هم بکنید. پس مراقب درخواست‌هایی که از شما می‌شود باشید.

روش دیگری که در این فرقه‌ها مرسوم است، روش «باز کردن جای پا» نامیده می‌شود. ما در فارسی این روش را با ضرب‌المثل «به مرگ بگیر تا به تب راضی شود»، می‌شناسیم. آنها شما را با یک درخواست بسیار بسیار بزرگ شوکه می‌کنند. ممکن است شما تقاضای مبلغ بالایی از دارایی‌تان را نمایند، یا از شما بخواهند یک رفتار ضداجتماعی و غیرقانونی فاحش را انجام دهید. اگر شما آن‌قدر ساده باشید که این کار را انجام دهید که چه بهتر! وگرنه گام دوم را برمی‌دارند و درخواست بسیار کوچکی از شما می‌کنند. وقتی شما در مقابل پرداخت چندین میلیون پول مقاومت کنید، حتماً با پرداخت چند صد هزار تومان مشکل کمتری دارید و برای اثبات صداقت خود، حتماً این کار را انجام خواهید داد (کریمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۲).

بنابراین «نه» گفتن را از همان کودکی باید به فرزندان خود بیاموزیم و خود هم آن را تمرین کنیم. اگر قرار است کسی یا گروهی، به دلیل عدم تمکین شما را طرد کند، بهتر است این اتفاق زودتر بیفتد و شما زودتر از فرقه طرد شوید، تا آنکه سال‌ها عمر و دارایی خود مصروف اهداف فرقه کنید و وقتی کارشان با شما تمام شد، شما را طرد کند.

فرقه‌ها پر است از افرادی که یا به افراط کشیده شده و یا به تفریط. و اساساً فرقه‌ها محصول همین تندروری‌ها و کندروی‌هاست. تندروری در احساس‌گرایی یا افراط در عقل‌ورزی همواره مشکل‌آفرین و خطرناک بوده است. در تعالیم مذهبی و دستورالعمل‌های اخلاقی، همواره مراقبه و پایش اعمال و رفتار روزانه از جایگاه مهمی برخوردار بوده است. هر شب از خودتان پرسید کاری که امروز انجام دادید، جدای از تعالیم فرقه هم کاری مفید بوده یا نه؟ آیا اگر شخص دیگری این کار را در حق شما انجام می‌داد، باز هم آن را مورد تأیید قرار می‌دادید، یا چون شما تحت تعالیم فرقه آن را انجام داده‌اید، رفتاری مثبت تلقی می‌شود؟

با خودتان صادق باشید و از پاسخ‌های متفاوتی که درونتان به شما می‌دهد، نهراسید. اجازه بدهید ناخودآگاهتان با شما سخن بگوید و حقیقت درونی‌تان را برایتان واگویی نماید. از اینکه یک روز بفهمید کلی از راه را اشتباه رفته‌اید، نترسید. برگشتن از راهی که اشتباه رفته‌اید، اگرچه سال‌ها طول کشیده باشد، از ادامه دادن همان مسیر اشتباه بهتر است. نگران عمر از دست داده نیز نباشد.

برای نیل به این آزادی نیز مکانیسم‌های روانی و رفتاری زیر را به شما پیشنهاد می‌کنیم: تقویت خودآگاهی شخصی؛ تقویت بنیان‌های خانواده؛ تقویت معرفت دینی؛ ارتقا سطح دانش معنوی؛ تمرین «نه» گفتن؛ ایجاد توازن منطقی میان احساس و عقل‌گرایی؛ نقد و مراقبه روزانه اعمال؛ پاکیزگی اخلاقی و تقوای رفتاری؛ و یافتن ملاک‌های عملی و کاربردی و اخلاقی برای تعالیم فرقه.

زندگی پس از فرقه

اما جدا شدن از گروهی که سال‌ها عمر خود را در آن سپری نموده‌ایم و تمام آمال و آرزوهای خود را به آن خرج نموده‌ایم، یقیناً کار آسانی نخواهد بود. علاوه بر رنج جدا شدن از فرقه، رنج دیگری نیز تا مدتی پس از جدایی، جداشدگان از فرقه را مورد تهاجم قرار خواهد داد. به هر حال، به دست آوردن آزادی هزینه‌هایی دارد که باید پرداخت. جدا شدن از فرقه، دست کمی از ترک اعتیاد ندارد. همان‌طور که جسم و روان یک معتاد، سال‌ها با مواد مخدر خو گرفته و بهترین لحظات زندگی خود را در کنار این ماده تجربه نموده است، یک عضو فرقه هم به نوعی اعتیاد روانی به رفتارها و آموزه‌های فرقه‌ای مبتلا شده است. برای خلاصی از آنها چاره‌ای جز تحمل درد ترک این اعتیاد ذهنی، که به مراتب دردناک‌تر از اعتیاد جسمی است، نیست. برخی از این روش‌های ترک اعتیاد فرقه‌ای را که می‌توان آنها را به روش‌های «اداره خود» تعبیر نمود، در اینجا با هم مرور می‌کنیم (برگر، ۱۳۸۸، ص ۳۳۲-۳۶۰): تعیین اهداف و تقسیم آنها به کوتاه‌مدت و میان‌مدت و بلندمدت؛ فائق آمدن بر احساس غبن و زیان؛ مراقب باشید شکار شکارتان نشوید!؛ غلبه بر افسردگی؛ شرکت در کلاس‌های ریکاوری و بازیابی توان و تعادل روانی؛ تغییر دوستان و محیط و کاهش ارتباطات با محیط قبلی (برگر، ۱۳۸۸، ص ۱۵۱-۱۶۹)؛ ورزش‌های ذهنی و جسمی؛ فعالیت‌های فرهنگی و هنری؛ خدمات اجتماعی مفید؛ ادامه تحصیل؛ آشتی با خدا (آنچه گذشت حاصل تجربیات نگارنده در مواجهه و مطالعه فرقه‌ها بوده است).

نتیجه‌گیری

همچنان‌که در این مقاله آمد، فرقه‌ها یک خطر جدی برای فرد، خانواده و اجتماع‌اند که باید به‌طور جدی و عالمانه در مورد آنها تحقیق و بررسی علمی صورت بگیرد و کار روی فرقه‌ها از صورت یک بررسی اطلاعاتی امنیتی، به یک بررسی روان‌شناختی - جامعه‌شناختی معطوف شود.

اگر آمارهای منتشره در باب فرقه‌های موجود در ایران درست باشد، تعداد قابل‌توجهی از افراد جامعه بخصوص جوانان در معرض آسیب‌های ناشی از قرار گرفتن در فضای فرقه‌ای هستند. این امر، مسئولیت مسئولان امر از دانشگاهیان و حوزویان تا دستگاه‌های اجرای و نظارتی را دو چندان می‌کند. از سوی دیگر، همان‌طور که در این تحقیق نیز گفته شد، در رابطه با کنترل فرقه‌ها کار سخت‌افزاری و فیزیکی اساساً کاری غیرکارشناسانه است که نه‌تنها به محدود شدن بلندمدت فعالیت‌های فرقه‌ها نمی‌انجامد، بلکه بعکس، با ایجاد فشار بیرونی بر اعضای فرقه، انسجام داخلی گروه را افزایش داده، موجبات جزم بیشتر و پافشاری راسخ‌تر بر مواضع را از سوی اعضای فرقه فراهم می‌آورد.

به نظر می‌رسد، آگاهی‌بخشی نسل جوان، که هنوز در این ساختار روانی اجتماعی گرفتار نشده است، مهمتر از مبارزه سخت‌افزاری و امنیتی با فرقه‌ها و اعضای فعلی است. حتی اعضای درون فرقه‌ها نیز در مقابل تبیین و روشنگری دلسوزانه و البته علمی و منطقی پاسخ مثبت خواهند داد. نباید فراموش کرد که همه رهبران فرقه‌ها، افراد خودفروخته و مزدبگیر از سرویس‌های جاسوسی نیستند. بسیاری از گروه‌هایی که در قالب گروه‌های سنتی در ایران فعالیت دارند، با نیت معنویت و عرفان قدم در این راه نهاده‌اند. اما مسئله اینجاست که عدم استطاعت اخلاقی، علمی و معنوی برخی از این رهبران، موجب می‌شود راهی را که به نیت «خدا» آغاز کرده‌اند، به «خودشان» بینجامد. روشی را که برای تصفیه باطن و نیل به معرفت پی‌ریزی نموده‌اند، راهی شود برای دستیابی به تمتعات دنیوی و نفسانی. همچنین ضرورت ایجاد درس مستقلی در دانشگاه بخصوص در رشته‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، با موضوع بررسی فرقه‌ها نیز در راستای امر روشنگری و جهاد علمی در این مسیر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

آنچه در این تحقیق در نقد روش‌های فرقه‌ای گفته شد، به‌معنای آن نیست که همه آن چیزهایی که فرقه‌ها درباره عالم باطن، روح، قدرت‌های باطنی و یا توانایی‌های مافوق بشری می‌گویند، دروغ است. نکته اینجاست که این حقایق، دستاویزی برای منفعت‌طلبی‌های شخصی و لذت‌جویی‌هایی کسانی می‌شود که یا از اساس با این مفاهیم متعالی بیگانه‌اند و یا درکی نارس و ناقص از آنها دارند و از این مفاهیم، برای رسیدن به اهداف فردی خودشان سوءاستفاده می‌نمایند. باید به جای آنکه به تاریکی دشنام دهیم، شمع‌ی برافروزیم.

منابع

- بخارایی، احمد (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی*، چ چهارم، تهران، نشر دانشگاه پیام نور.
- برگر، ریموند میلتن (۱۳۸۸)، *شبه‌های تغییر رفتار*، علی فتحی آشتیانی، هادی عظیمی آشتیانی، چ یازدهم، تهران، سمت.
- دیوسون، نیل و کرینگ (۱۳۹۰)، *آسیب‌شناسی روانی*، مهدی دهستانی، ویراست نهم، چ شانزدهم، تهران، ویرایش.
- روخلین، ل، خواب، ولی‌اله آصفی (۱۳۶۸)، تهران، گوتنبرگ.
- سینگر، مارتا (۱۳۸۸)، *فرقه‌ها در میان ما*، ترجمه ابراهیم خدابخنده، دانشگاه اصفهان.
- فاوست، میشل (۱۳۸۷)، *آسیب‌های سانسور*، بهروز بامداد، تهران، نشر چندسویه.
- کریمی، یوسف (۱۳۹۰)، *روانشناسی اجتماعی*، چ پانزدهم، تهران، دانشگاه پیام نور.
- کوئن، بروس (۱۳۹۰)، *مبانی جامعه‌شناسی*، غلامعباس توسلی، رضا فاضل، چ بیست و سوم، تهران، سمت.
- وولف، دیوید.ام، محمد دهقانی (۱۳۸۶)، *روانشناسی دین*، تهران، رشد.
- همیلتون، ملکم، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی (۱۳۸۷)، تهران، ثالث.